زبان و ادبیات: اسب در میدان ادب فارسی

مجرد، سید احمد رضا

نوشتاری که می‏خوانید درباره «اسب» است. حیوانی که از کهن‏ترین روزگار تاکنون درخدمت انسان بوده است. نویسنده دو موقعیت اسب را در برخی از متون پارسی دنبال می‏کند.و نکاتی خواندنی و شگفت به هدیه در برابر خوانندگان می‏نهد.

«اسب»

در اسناد باقی مانده از ایران باستان، داستان‏های بسیار و توصیه‏های بی‏شمار درباره نگهداری، تیمار و توجه به اسب می‏یابیم.

ء از میان مسابقه‏ها و شرط بندی‏هایی که در روزگار پیش از اسلام رواج داشت اسلام تیراندازی و اسب سواری را حلال شمرد زیرا در آمادگی رزمی مسلمانان نقش اساسی داشت.

اسب در پهنه تاریخ کهن و درمیان مردم ایران باستان، جای ویژه‏ای دارد، به طوری که جزو اعضای یک خانواده به حساب می‏آید که افراد معمولی تا شاهزادگان همه به نام اسب‏ها شناخته می‏شوند و شیوه نامگذاری در ترکیب یک صفت یا نام با پسواژه اسب است، مانند: گشتاسب- لهراسب ارجاسب و گشسب و...

در اسناد باقیمانده ادب و فرهنگ ایران باستان، داستان‏های بسیار و توصیه‏های بیشمار درباره داشتن اسب و تیمار اسب و توجه به آن می‏بیینم که هم از نظر فرهنگی و هم ازنظر دین زرتشت مورد توجه بوده است.

پس از اسلام نیز، اسب از این ویژگی‏ها برخوردار و در صحنه‏های رزم، بسیار راهگشا بوده است.

در کتب بیشمار ادب و فرهنگ ایران و دیوان‏های شاعران، از نام و هنر سوار کاری یاد است که پسران و دختران از دوران کودکی، سوارکاران ماهری بوده‏اند.

درآیات و اخبار و احادیث، توجه به اسب، توصیه و سوارکاری ستوده شده است.

در «کشف الاسرار وعدة الابرار» ابوالفضل رشیدالدین میبدی که به تفسیر خواجه عبدالله انصاری معروف است اولین آیه سوره و«العادیات ضبحا...چنین توصیه شده است: باسبان غازی ء که همی تازند و نفس همی زنند ب‏آواز در تاختن».(1)

ابوالفضل رشید الدین میبدی در تفسیر آیه فوق می‏نویسد:

«آن اسبان ایشان از نشاط بانگ همی‏کنند، و در تاختن در سرای دشمن نفس همی زنند و گرد می انگیزند، و در تاختن از سنبهای ایشان آتش همی‏جهد، و بوقت صبح در سرای دشمن غارت همی‏کنند رب‏العالمین تشریف غازیان را این کلمات بلفظ سوگند یاد کرد و مقصود آگاه کردن مصطفی (ص) است و موءمنان از احوال آن غازیان، و باز برد اندوه ازدلهای ایشان...» (2)

پیامبر بزرگ اسلام نیز درمورد نگهداری از اسب سفارش فراوانی کرده‏اند.

در «تاریخ بلعمی» چنین آمده است:

«پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نهی کرده است که بر چهار پای ستم کنند یا که بار گران برنهند که بر آن طاقت ندارد و از پیغامبر خبری است که «از ستوران خویش کرسیها مسازید و چون برنشیند آنرا ب‏آزرم دارید که شما را رنج نباشد و ایشان را نیز رنج مباشد. چون برنشیند و برانید و فرود آیید و بر زمین نشینید او را نیز آسایش دهید که هم چنان‏که شما مانده شوید ایشان نیز مانده شوند گفت قدس سره‏فش[ اسب مگیرید که گرما اندر پش باشد و چون اسب را پش بچینی برهنه شود و سرما سخت‏تر یابد... و دمش مگیرید که مگس را از خویشتن بدان بار دارد... و برتو بزه (گناه) بود. پس پیغمبر علیه السلام چنین نهی کرده است.و فرموده است چون برنج نمودن چنان نهیها باشد -برکشتن باید که نهی سخت‏تر باشد»(3)

از میان مسابقه‏ها و شرطبندی‏های گوناگون که در روزگار پیش از اسلام وجود داشت، اسلام تیراندازی، و اسب دوانی را حلال شمرد زیرا در آمادگی رزمی مسلمانان نقش اساسی ایفا می‏کرد و احادیث و روایاتی هست که نشان می‏دهد که حضرت محمد (ص) درمسابقه‏های اسب دوانی شرکت می‏کرد و حتی شخصاً مسابقه‏هایی از این نوع ترتیب می‏داد. (4)

اهمیت اسب از دیدگاههای دینی و ملی ستوده شده است.

اگر در روزگار ما، سلاح‏های آتشین و اتومبیل و تانک و هواپیما و... جای تیرو کمان و اسب را گرفته است، هنوز در بسیاری از نقاط جهان حتی درکشورهای پیشرفته اسب مورد استفاده قرارمی‏گیرد. و به عنوان تمرین رزمی و ورزش فرحبخشی بر اثر تندرستی جسمی، بهره‏گیری می‏شود.

در «شاهنامه» حکیم ابوالقاسم فردوسی، زیباترین تصویرگری اسب را می‏بینم. این اسب که عامل پیروزی‏ها و پیشرفت‏هاست. وسیله‏ای است که اگر سواری لایق و کار آمد داشته باشد، یاری بزرگ برای پهلوانان و دلاوران است و سواران بدان می‏بالند. توصیف اسب را در داستان سیاوش چنین می‏خوانیم:

زترکان مرد نیست همتا کسی

چو اسبیم نبینی ز اسپان بسی

گر ایدونگ بردارم از پشت زین

ترا ناگهان برزنم بر زمین

چنان دان که از تو دلاورترم

به اسب و به مردی زتو برترم

وگر تو مرا برنهی بر زمین

نکردم به جائی که جویند کین

همان اسپ تو شاه اسب من است

کلاه تو آذرگشسب من است (5)

و به اسب سواری خود نیز می‏بالد:

زگیتی برادر تویی شاه را

همی زیر بغل آوری ماه را (6)

حکیم ابوالقاسم فردوسی، رفتار شبرنگ بهزاد در شناخت سیاوش، اسب را به موجودی متفکر و اندیشمند چون انسان مبدل می‏کند.

بیاورد شبرنگ بهزاد را

که دریافتی روز کین یاد را

نگه کرد بهزاد و کی را بدید

یکی باد سردار جگر برکشید... (7)

دکتر منصور رستگار فسائی در اثر محققانه خود «تصویر آفرینی در شاهنامه فردوسی» چنین می‏نگارد:

به طورکلی اسب در 415 مورد تصویری و در 61 نوع تصویر مختلف مجزا ارائه شده است که ملاک تفاوت آنها عبارتست از:

1- تیزتکی وسرعت اسب در تشبیهات و استعاراتی، چون :آهو- باد- بادپا- همراه باد که بیشتر، اوصاف اسب ناظر بر این خصوصیت است.

2- رنگ متنوع اسب: ابرش- ابلق- اشقر

3- هیبت و شکوه اسب: اژدها- اهریمن - دیو

4- تحمل و قدرت اسب: آتش سپار- آهن گون- بارکش

5- جثه و پیکر اسب: پیل پیکر- پیلتن -کوه پیکر- کوه بیستون -کوه البرز - کوه کارزاری

6- شایستگی و نژاد و نسبت اسب: باره پهلوی- باره بربری-باره جزوی باره زریری - اسب لهراسبی

7- فراست و راه‏پیمایی: رهنورد - دست‏کش- راهجو- گامزن

8- خوش رنگی و درخشندگی اسب: شبرنگ - گلگون -سیم رنگ -خنگ عاج- سمند- سیاه - شیدنر- گلرنگ - آذرگشسب

9- مشخص بودن عضوی در اعضا: سنگ سم - آگنده یال - پولاد خاراشکن - اخته زهار- کوتاه لنگ - آهوبر.

10- پرش و جهندگی: عقاب- کرکس

11- آب‏پیمایی: کشتی، نهنگ

12- خشونت: گرگ- پیل مست

13- بینایی: دوربین- باریک بین

14- راحتی: نشستگاه- برنشست

15- حالات: کفک افکن

فردوسی در توصیف «رخش» اسب رستم چنین تصویرگری‏ها را می‏آورد:

یکی مادیان تیز بگذشت خنگ

برش چون بر شیر و کوتاه لنگ

دو گوشش چو دو خنجر آبدار

بر و یال فربه میانش نزار

یکی کره از پس به بالای او

سرین و برش هم به پهنای او

سیه چشم و بور ابرش و گاودم

سیه خایه و تند و پولاد سم

تنش پرنگار از کران تا کران

چو داغ گل سرخ بر زعفران

سنان گوش و مه تازش و چرخ گرد

زمین کوب و دریا بر و ره نورد

گرازنده از پیش و ره برز پس

جهنده رهان و گریزنده رس

از اندیشه دل سبک پوی‏تر

ز رای خردمند ره پوی تر

چه بر آب بودی چه بر خشک راه

بروز از خور افزون شدی شب رفاه

به شب مورچه بر پلاس سیاه

نمودی به گوش از دو فرسنگ راه

به نیروی پیل و به بالا هیون

به زهره چو شیران که بیستون ... (9)

محمد بن منصور بن سعید ملقب به «مبارکشاه» و معروف به «فخر مدبر» در کتاب جالب «آداب الحرب و الشجاعه» در باب دهم، اندر شناختن اسب و دندان او و شناختن نشانه‏ها که بر اسب بود... چنین می‏نگارد:

«بدان وفقک الله تعالی که اسپ شناختن علمی شریف است، چون کسی اسپ را نشناسد او را از جمله نادانان شمرند، شناخت اسب باید و شناخت دندان او و خجستگی و علت و عیب او در دندان‏ها و نشانه‏ها که او را بود تا به همه چیزها دانا و امام باشد و درین کتاب همه یافته شود و اسپ از اسپ تفاوت کند سخت، بسیار اسپ خرند به صد دینار و دویست دینار که به چهار دینار نیرزد و اسپ می‏خرند به صد دینار که به ده هزار دینار برزد.

در این باب «مبارک شاه» حکایتی نقل می‏کند از اسپان امیر بخارا: و چنین می‏نویسد:

«مردی بود از «ختلان» که او اسپ شناختی و در آن علم بصارتی و مهارتی تمام داشت و از دنیا محروم بود مگر همین اسپ و دندان شناختن دانستی، از تنک حالی به بخارا رفت چون روزی چند برآسود به خدمت امیر بخارا حاضر شد، گفت من مردی‏ام اسپ شناس به خدمت امیر آمده‏ام تا مرا کاری فرماید، امیر گفت مرد را به ستورگاه و آخر برید تا اسپان من بیند، چون به سر آخر رفت و اسپان را بدید باز آمد و گفت: ایها الامیر من هیچ اسبی بر سر آخور ندیدم، امیر را عجب آمد و گفت یا این مرد در این کار نیک کامل و با بصیرت است و یا نیک احمق. امیر بر سر آخور رفت و گفت هر چهار هزار مرکب من بیارید و برو عرضه کنید. هم چنان کردند. آن مرد گفت: ایهاالامیر من این ستوران را دیدم اما درین هیچ اسپ ندیدم. امیر گفت این همه بارگیران منند، گفت ایهاالامیر گاوان را زین می‏نهی. امیر گفت ای احمق من بر گاو می‏نشینم اینجا اسپ هست که بهای او صد هزار درم است و بیشتر و کمتر تو این مرکبان مرا به گاوان برابر کردی. گفت میان این ستوران و گاوان تفاوت آن است که این ستوران سرون ندارند و گاو سرون دارد و سوگند خورد که این همه گاوانند یکی اسپ در میان این چهار هزار اسپ نیست. امیر را نیک عجب آمد از کار او و گفت درست کنم این حدیث را بر امیر که در آخور تو هیچ اسپ نیست، گفت بگوی یا امیر تا پنج هزار درم بردارند و کس امیر با من بیاید تا من اسپ خرم و امیر ببیند که اسپ کدام است پس امیر بفرمود تا هم چنان کردند و اسپ شناس با معتمد امیر به ختلان رفت و آنجا یک سال ببود و هر روز در نخاس می‏رفت و اسپ می‏نگریست تا یک روز اسپی در نخاس آوردند بهای او صد دینار کمتر، معتمد امیر را گفت بهای این اسپ بده خازن زر بداد و گفت ای شیخ در آخور امیر اسپ هست که به قیمت از این ده بار زیادت آن مرد گفت امیر تو در اسپ هم چون تو داند و از ختلان بازگشتند آمدند تا بخارا مرد اسپ شناس سه روز اسپ را آسایش داد و نعل بست و به امیر پیغام داد که فردا این اسپ را بیارم تا امیر نگاه کند اما باید که همه لشکر را بفرماید تا حاضر شوند و هم مرکبان نامدار و غلامان را بر نشاند و در میدان امیر حاضر آیند.

امیر هم چنان کرد. این مرد بامداد اسپ را فرو مالید و پاک کرد و زین نهاد و بر نشست و در میدان درآمد و همه لشکر در تعجب او ماندند تا آن مرد چه آورده است. چون آن اسپ شناس فراز امیر شد، سلام کرد، دستار از سر امیر در ربود و اسپ را پاشنه زد و از میدان بیرون جهانید.

امیر خجل شد و گفت بگیریدش، که هر که ازو یک درم سنگ بیارد یک درم سنگ جواهر بدهم همه سواران از عقب او تاختند از جهت نام خود و اسب خود به طمع هیچ کس گرد او را نیافت سی فرسنگ به دنبال او رفتند و او را در نیافتند و اسپ شناس به ختلان رفت و به امیر نامه نوشت که ایهاالامیر این حرکت بدان کردم تا تو خجل گردی و هر جد وجهه که بتوانی در گرفتن من بکنی که در میان لشکر سر تو برهنه کردم و هیچ کس مرا نتوانست بگیرد، اکنون معلوم گشت که ستوران امیر و از آن جمله لشکر همه گاوانند و هر گاو که بهتر دود آخر اسب را نتواند گرفت اگر من امیر را به خدمت می‏ستایم امان نامه و انگشتری خود بفرستد تا بیایم و اگر نه اسپ و دستار باز فرستم چه با این علم‏تان بیابم. امیر او را امان نامه و خلعت فرستاد و اسپ شناس را بازآورد. پس امیر گفت تدبیر این اسپان من چیست؟ گفت هنوز امیر اسپ می‏خواند این گاوان را و بفرماید تا در بخارا منادی کنند تا هیچ قصاب گاو و گوسفند مکشد هر روز صد اسپ را بر معیق زدی و بفروختی و

و سیم آن بدان مرد می‏داد، تا او اسپ می‏خریدی تا در مدت نه سال بیست سر اسپ خرید تفاوت اسپ تا الپ چندین است. این علم را تیمارداری که روزی بکار آید چنان که آن مرد را و این مرد از این دانش توانگر گشت.»(10)

احمد وقار در کتاب «محاکمه انسان و حیوان» از خوی نیک اسبان چنین می‏نگارد: «سخن سرای طایفه بنی آدم گفت ای خرگوش! اگر فضیلت فرس را بر سایر حیوانات بدانی و برتری اسب را از باقی جانوران دریابی هرگز نام او به زشتی و سخن او به درشتی نگویی.

ملک گفت: ای مرد از محاسن و محامد آن شمه‏ای بشمار و شرذمه‏ای بیان کن تا ما نیز از آن آگاه شویم. گفت ای ملک آگاه باش که در اسب خصال پسندیده و اخلاق برگزیده بسیار است، از آن جمله نیکویی شمایل و تناسب اعضا و پاکیزگی رنگ و نرمی موی و سرعت سیر و تیزی تک و چستی پویه و موزونی قد و گشادگی چشم و نازکی گوش و لین بدن و نعومت تن و رشاقت گردن و سختی سم و باریکی دم است و سرآمد همه خصایل و نیکوترین همه فضایل متابعت اوست م راکب خود را که از هر طرف عنان آن بگرداند و حرکت دهد فرمان برد و اقدام نماید. اگر به حربش خواند در دم شمشیر و سنان رود و پروا نکند و اگر راه گریز گیرد چون برق لامع و شهاب ثاقب و باد بزان و تیر پران در جولان آید.

در حدس و فراست و حس و کیاست و نیکویی آداب و حسن رفتار با آدمیان مساوق بلکه از بعض ایشان سابق بود. تا راکب بر او سوار است روث قدس سره‏فضولات[ نیفکند و بول نکند و چون دم آن را رطوبتی و آلایشی بود دم نجنباند که مبادا او راکب را ضجرت و نفرتی پدید آید. در قوت و قدرت با پیل دمان... ماند که سواری قوی پیکر را با تمام اسلحه و آلات رزم از جوشن و خود و ترکش و سنان و تیر و برگستوان متحمل شود و حمل نماید و هرگز پهلو تهی نکند و روی بهم نکشد. با آن همه بارگران از پیک نظر سریع‏تر و از طیف خیال چابک‏تر در گردش آید و نیز در تحمل و صبوری از خمار که در این صفت مشهود است و در این نعت معروف گوی سبقت ربوده و قصب‏السبق بوده. و در روانی و چستی از گرگ دمان که ضرب‏المثل است طریق پیشی جسته و در روش و رعنائی و تبختر و خودنمایی از گاو، گرو بوده در حیله و مکر از روباه که استاد این فن و معروف هر انجمن است «...احسنت» شنوده در جستن چون پلنگ و در حمله وری چابکتر از نهنگ است.

خرگوش چون این فقرات اصغا نمود گفت: نیکو و پسندیده گفتی و در مصادقت سفتی، ولی با این همه محاسن او را یک خوی زشت و یک خصلت نکوهید ه است که تمام آن نیکویی‏ها را مستور داشته و باطل و ناچیز کرده.

ملک گفت: آن خوی چیست؟

گفت ای ملک آن شیوه بیوفائی و ناسپاسی و نقض عهد و حق ناشناسی است و آن چنان بود که اگر خصم خونخوار غالب بر مالک و راکب او شود و او را دستگیر عنان گسل نماید و بر او سوار شود با وی نیز چنان باشد که با راکب پیشین و مالک نخستین به همان طریق که خدمت وی بجا آوری و فرمان او بردی و از عقبات و مهالک او را نجات دادی و تعاقب دشمن کردی- در آن هنگام که لأَم او در کف دشمن آید همان شیوه مرعی و همان نهج مسلوک دارد بلکه دور نباشد که اگر خصم به دستیاری و پایمردی او خواهد که بر مالک وی حمله برد و در مقام قتل وی برآید او را متابعت کند و مطاوعت نماید و این خود از حق‏شناسی دور و از مردانگی مهجور است.

-پس معاینه حالت او به شمشیر بران ماند که برش فطری آن است و قطع و حشم جبلی درهیچ موضع فرق ننهد و دوست و دشمن و خویش و بیگانه از هم نشناسد. هر چه را تماس کند ببرد و بر هر چه احساس نماید بدزد. صاحب خود را از غاصب نشناسد و مالک خود را از سارق فرق ننهد.»(11)

شیوه شمشیر باشد آن که او

مرد را سازد به خون خویش غرق

هر که باشد باش کو خون ریزدش

دوست از دشمن سازد هیچ فرق

منابع:

1- کشف الاسرار وعدة‏الابرار تألیف ابوالفضل رشیدالدین میبدی، به اهتمام علی‏اصغر حکمت، ج 10، ص 583.

2- همان، ص 584.

3- تاریخ بلعمی، تصحیح ملک‏الشعرا بهار، به اهتمام محمدپروین گنابادی، ج 1، صص 591-592.

4- معجم المفهرس الابقاظ حدیث النبوی (عن الکتب السته)، دکتر ا.ی ونسنگ و دکتر ی.پ منسنج، مطبه بریل لیدن، 1943، ج 2، صص 102 تا 105.

5- شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، 1965، تصحیح او اسمیرانوا، زیرنظر ع- نوشین، ج 3، ص 121.

6- همان، ص 122.

7- همان، ص 210.

8- تصویر آفرینی در شاهنامه فردوسی، دکتر منصور رستگار فسائی، انتشارات دانشگاه شیراز، ص 433.

9- پیشین، شاهنامه فردوسی، جلد دوم، ص 53.

10- آداب الحرب و الشجاعه، محمدبن منصور بن سعید (مبارکشاه) معروف به فخر مدبر (قرن ششم هجری) به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، صص 218 تا 221.

11- محاکمه انسان و حیوان، احمد وقار شیرازی، با تصحیح و تعلیق محمد فاضلی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره 134، صص 59 تا 61.